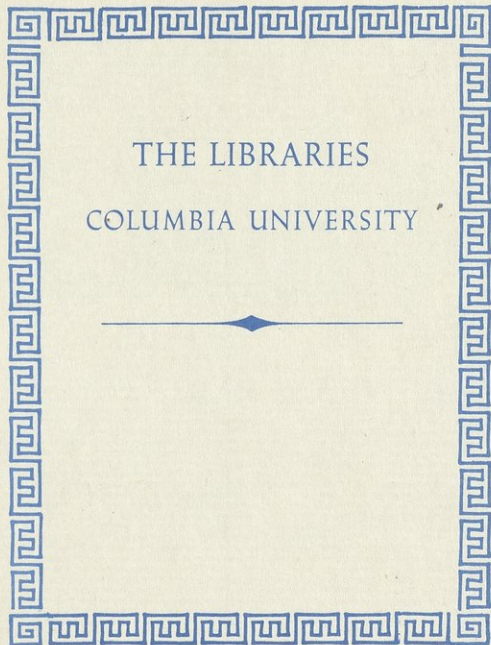


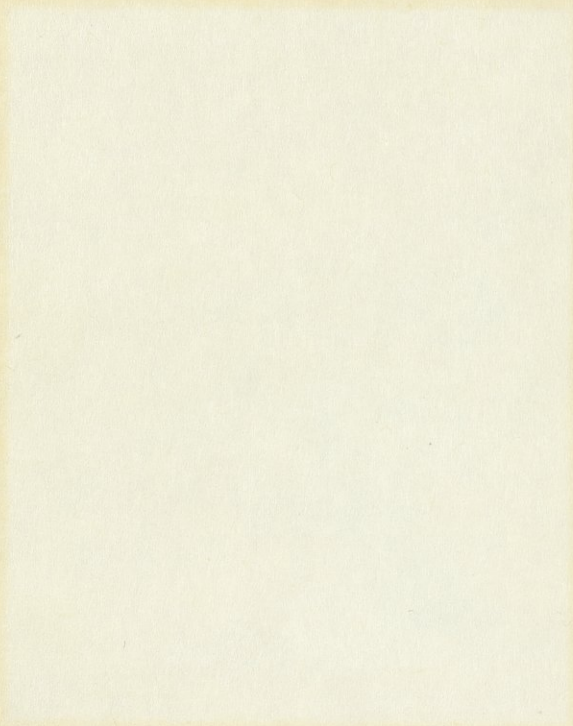
Gaylord 

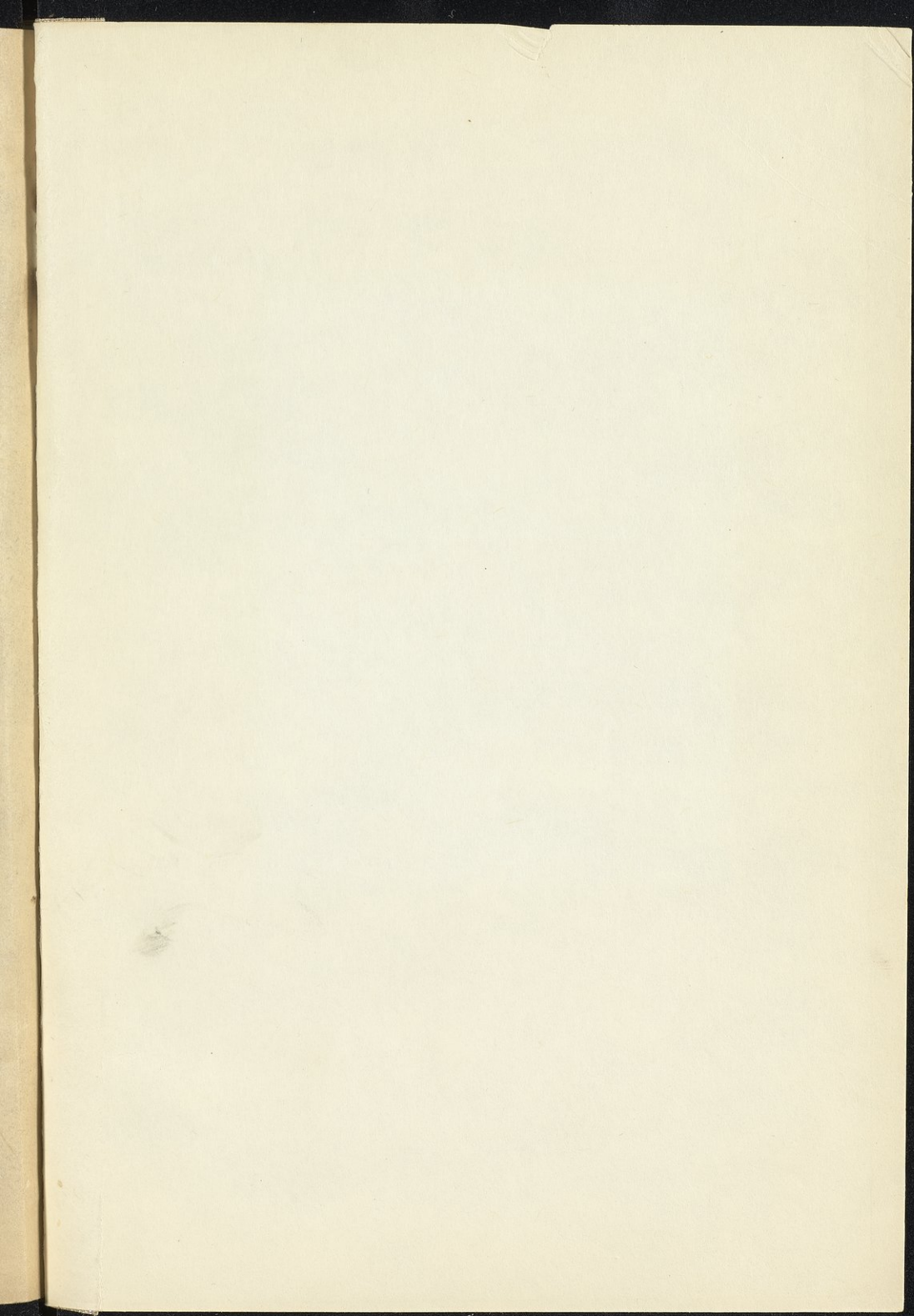
PAMPHLET BINDER

Syracuse, N. Y.

Stockton, Calif.







النكت الاعتقاديہ

تأليف

وكن الاسلام آية الملك العلام العلامة المحقق

الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ

(المفيد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

چاپخانہ اقبال

تہران

۱۳۲۴

1850

1851

1852

1853

1854

1855

1856

1857

النكت الاعتيادية

تأليف

رکن الاسلام آية الملك العلامة المعترف
الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ
(المفيد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

با ترجمه فارسى بقلم
محمد تقى دانش پژوه

چاپخانه اقبال

تهران

١٣٢٤

این کتاب نفیس که سابقاً دانشمند بزرگوار حجة الاسلام
آقای سید هبة الدين شهرستانی بچاپ رسانیده بودند و نسخه آن
ناپاب شده بود اینک بانظر عالم جلیل آقای سید محمد مشکوة
استاد محترم دانشگاه از محل وجوه شرعیہ با ترجمه فارسی بچاپ
رسیده و تعداد سیصد نسخه از آن مجاناً داده شد

893.791
M8947

54853G

بسمه تعالی شانه

ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان قمی حارثی بغدادی عکبری کرخی معروف بمفید و ابن المعلم رئیس رتساء دانشمندان شیعه میباشد نجاشی گوید که عربی نژاد است و یکی از اجداد او حارث بن مالک نام دارد و بگفته ابن ادریس و ورام بن ابی فراس از مردم عکبراه (شهری دره فرسنگی بغداد) از موضعی معروف بسویقه ابن البصری بوده است

و تنها ابن شهر آشوب او را قمی مینویسد و ابی الفلاح حنبل ویرا بکرخی توصیف میکنند ابن حجر عسقلانی گوید پدر مفید در واسط دبیری میکرد و در همانجا متولد شده بود و در عکبراه کشته گردید

مفید بگفته شیخ طوسی و ابن ندیم و ابن شهر آشوب در سال ۳۳۸ متولد شده است

ولی نجاشی و علامه طبق بعضی از نسخ خلاصه دو تاریخ ۳۲۸ و ۳۳۶ را احتمال داده اند و در نسخ دیگر خلاصه ۳۳۳ و ۳۳۸ نوشته است و یاقمی گوید که مفید ۷۶ سال عمر کرد و در ۴۱۳ بمرد و در هدیه الاحباب ماده تاریخی میآورد بدین عبارت:

۷۷ ۴۱۳

و بعد عز رحیم المفید

باری مفید بنقل ورام و ابن ادریس همراه پدر از عکبراه ببغداد آمده دانش آموزی آغاز کرد نخست نزد ابی عبدالله جعل و سپس نزد ابی یاسر غلام ابی الجیش نلند نمود و برانهمائی ابی یاسر بمجلس درس علی بن عیسی رمانی آمده بود اتفاقاً در آنجا مردی بصری از رمانی مسئله غدیر و غار را برسد رمانی گفت خبر غدیر روایت است و خبر غار روایت و درایت بر روایت مقدم میباشد بصری سخنی نکفت مفید از او پرسید درباره کسی که با امام عادل جنک کند چه میگوئی؟ پاسخ داد کافر است بلکه فاسق است مفید گفت پس در حق علی ۴ و

548536
28 1963
R1

طلحه وزیر چه میگوئی؟ گفت علی امام است و آندونفر هم توبه کردند
 مفید گفت خبر جعل درایت است و توبه آنها روایت رمانی پرسید مگر
 آنکه که بصری از من پرسید حاضر بودی؟ مفید گفت بلی. و روایتی برابر روایتی و
 درایتی برابر درایتی رمانی از نام و استاد وی پرسید و نامه بخود مفید داد که
 باستادش ابی عبدالله جعل برساند و در آن نامه ویرا بمفید لقب داد مامقانی و
 صاحب روضات و قاضی نورالله نقل میکنند که میان قاضی عبدالجبار و شیخ مفید
 نیز چنین مناظره شده و قاضی او را بمفید ملقب ساخت و خبر مناظره بعضی والدله
 که رسید مفید را خواست و شرح قصه را از وی پرسید او را با نزه داد ولی
 این شهر آشوب گوید که صاحب الزمان او را بمفید ملقب ساخت و شرح آنرا به
 بمناقب خود احاله میدهد. اتفاقاً در آنجا هم ذکر نکرده است و شاید مراد
 او این باشد که در یکی از دو توقیع صادره از ناحیه مقدسه بمفید با تبارت
 (اللاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید) خطاب شده است و در اینکه مفید
 بابن المعلم معروف بود. قدمای مورخین شیعه و سنی تصریح دارند

باری مفید هفتاد و نه سال بزبست و بانفاق مورخین در رمضان ۴۱۳ در
 بغداد از ابن سرای رخت بزبست و روزمرك او باختلاف روایات جمعه یا پنجشنبه
 دوم یا سوم رمضان بوده است در آنروز جنازه ویرا بمیدان اشنان برای نماز
 برده اند و عده کثیری از سنی و شیعه حضور یافتند بطوریکه نظیر آن دیده نشده
 بوده و بگفته یافعی هشتاد هزار شیعی جنازه مفید را مشایعت نمودند و سید
 مرتضی بر آن نماز گذارد و درمرك او قصیده غرائی گفت و مهیار دبلای هم
 قصیده سرود و در آن اشاره کرد که دوست و دشمن برمرك مفید گریستند و شیخ
 طوسی نیز بدینمعنی اشاره کرد

مفید را نخست درخانه وی بتخاک سپردند و سپس ببقعه کاظمیه نزدیک
 مقبره امام جواد علیه السلام ویرا بمقبره ابو القاسم جعفر نقل دادند
 بگفته مورخان سنی و شیعی مفید درنقه و کلام و روایت قوی دست بود

ودر مناظره مهارت داشت و بسیار زیرک و هوشمند و باریک بین و حاضر جواب بوده است، و با همه ارباب مذاهب مناظره میکرد و کتب بسیاری در نصرت مذهب شیعه نوشت و در سایه عضدالدوله مقام و نفوذی داشت و ملوک اطراف بدو اعتقاد داشتند و در مجلس درسش از هر مذهبی میآمدند

مفید بسیار شیفته علم و خدا ترس و نماز گذار بود و روزه فراوان می گرفت بغایت با رسا بود و لباس درشت میپوشید بسیار صدقه میداد در ترویج تشیع بقدری کوشید که گفته اند او را بر هر امامی مذهب حقی است، شب را کعبه میخوانید و بنماز یا مطالعه و تدریس و قرائت قرآن میپرداخت، نفوذ او بعدی بود که اهل سنت بس از مرگش بیاسودند و ابوالقاسم خفاف بغدادی متوفی ۴۵۰ از شنیدن خبر مرگ او در خانه خود بتهنیت بنشست و گفت اکنون مرگ مرا گواراست

مفید با علمائی مانند رمانی و قاضی عبدالجبار و بانلانی و ابوبکر سیار و ابوبکر دقاق و دیگران مناظره نمود و مجابشان ساخت و باره از این حکایات را در عبون و محاسن خویش آورد که سید مرتضی فصولی از آنرا در کتابی گرد آورد و کراچکی در کنز الفوائد شمتی از آنها نقل کرد

از کتب شیخ پیدا است که وی در مسائل کلامی و ادبی بانظر دقت و تحقیق وارد میشد و بتشبیذ آراء خویش میپرداخت و عقایدی را که نمی پذیرفت نقض میکرد و فکری بسیار آزاد داشته بود و از مخالفت دیگران نمیهراسید بسیاری از مشاهیر مانند جاحظ و ابن عباد و اصم و بلخی و جبائی و جز آنها را در کتب خود رد نمود در فقه و کلام و تاریخ مذاهب و همچنین در مواضع مهم علمی و دینی مانند امامت و غیبت و اعجاز قرآن و غیره کتاب نوشت

بخصوص آراء نحل اسلامی را خوب میشناخت شماره کتب او را از ۲۰۰ بیشتر میدانند و نجاشی ۱۷۴ کتاب از وی یاد میکند و شیخ طوسی ۱۹ و مجلسی

۱۸ کتاب را نام میبرند که نمونه از آنها ذکر میشود مقننه و ارکان در فقه و ارشاد و مهالاس و اختصاص و مقالات و رساله سهو نبی و خواب او در نماز و اجوبه مسائل سر روی رعکبری و جاجبی و التکت فی مقدمات الاصول که نجاشی ذکر کرده است

کتاب حاضر را عالم خیر شهرستانی بمفید انتساب داده و در ۱۳۴۰ در

بغداد بچاپ رساند

درباره جلالت مقام منید علما حکایاتی آورده اند از جمله دو توفیقی که
بروایت ابوعلی طبرسی در احتیاج یکی در صفر ۴۰ و دیگری در ۲۳ ذیحجه
۴۱۲ از ناحیه مقدسه امام زمان بنام شیخ مفید صادر شده و در هر دو نامه مفید
بمغلوب عقیده و نصرت حق ستوده شده است و نیز گفته اند که امام ۴ ایباتی
در رثاء وی بخط شریف خود بر ترتب او نوشت و حکایت خواب دیدن مفید
حضرت فاطمه را و امر بتعلیم فقه بحسین؟ و تعبیر آن بسپردن سید مرتضی و رضی
بوسیله مادر آنها برای تعلم فقه بمفید در بامداد همان شب نیز در شرح نهج -
البلاغه ابن ابی الحدید مسطور است و نیز شهرت دارد که مفید با سید مرتضی
در مسئله مناظره کردند و مفید بخواب دید که امام بدو فرمود شیخ و معتمد من
حق با پدر من است

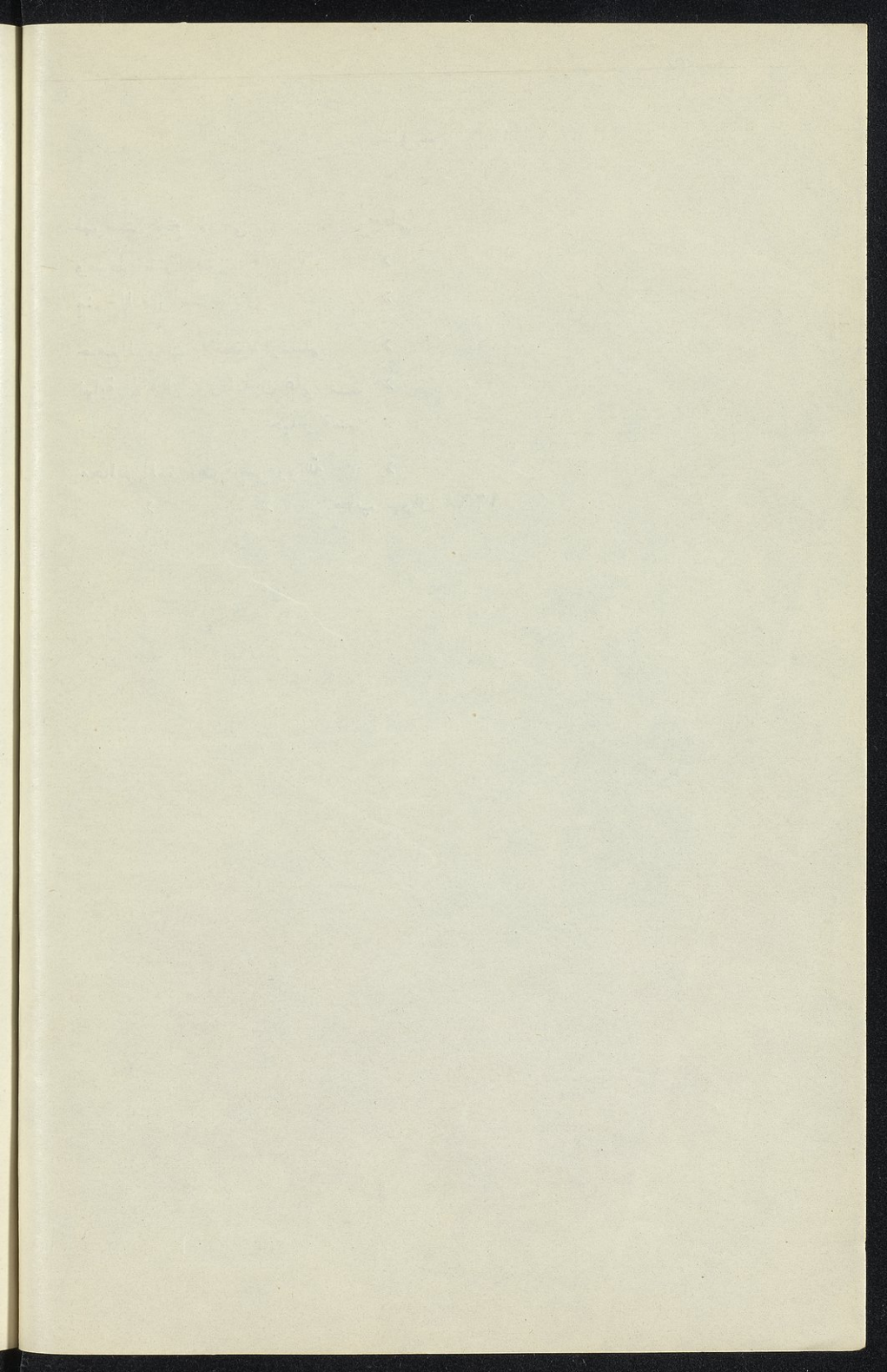
اما مشایخ روایت و استادان مفید را تا ۵۰ نفر ذکر کرده اند مانند
جعفر بن قولویه «۳۶۷ یا ۳۶۸» و محمد بن بابویه «۳۸۱» و حسن بن حمزه
طبری «۳۵۸» که در ۳۵۴ مفید از وی تحمل روایت نمود و اسکافی «۳۸۱»
و محمد بن داود قمی و احمد بن الولید و ابی غالب زراری «۲۸۵-۳۶۸» و قاضی
ابیعبدالله صمیری «۴۳۶»

و از شاگردان معروف او میتوان این عده را نام برد: شیخ طوسی
«۳۸۵-۴۶۰» و سید مرتضی «۳۵۵-۴۳۰» و سید رضی «۳۵۹-۴۰۶» و سالار
دیلمی «۴۴۸ یا ۴۶۳» و ابوعلی جعفری «۴۶۳» و ابوالعباس نجاشی «۳۸۲»
- «۴۵۰» و ابوالفتح کراچکی «۴۴۹» و جعفر بن محمد دوریستی

منابع

- روضات الجنات محمدباقر خونساری چاپ ایران ۱۳۰۷ ۵۷۰-۵۶۳
- رجال مامقانی > نجف ۱۳۰۲ ج ۳ ۱۸۰۱
- الکنی والاقاب شیخ عباس قمی > صیدا ۱۳۵۸ ج ۳ ۱۶۴ر۵
- هدیه الاحباب > نجف ۱۳۴۹ ۲۴۳ر۴
- رجال نجاشی > بمبئی ۱۳۱۷ ۲۸۳ر۷
- فهرست ابن ندیم > مصر ۱۳۴۸ ۲۷۹و۲۵۲
- مجموعه ورام > تهران ۱۳۰۲ ۶۱۱
- مستطرفات السرائر ابن ادریس - ۱۲۷۰ اواخر کتاب
- احتجاج طبرسی - ۱۲۶۸ >
- فصول سید مرتضی چاپ نجف - مطالعه ۱۹۵۵ این کتاب برای
- آشنائی باحوال و آراء شیخ سعید سودمند می
- باشد.
- لؤلؤئی البحرین بحرانی > ایران ۱۲۶۹
- مستدرک محدث نوری > تهران ۱۳۲۱ خاتمه ۵۱۷
- معالم العلماء ابن شهر آشوب > تهران ۱۳۵۳ ۱۰۰ر۱۰۲
- انساب سماعی > لیسن ۱۹۱۲ ورق ۶۱ر۲ در کلمه
- باقلائی
- تاریخ بغداد خطیب > مصر ۱۳۴۹ ج ۳ ۲۳۱
- مرآت الجنان یافعی > دکن ۱۳۲۷ ج ۳ ۲۸
- لسان المیزان ابن حجر > دکن ۱۳۳۱ ج ۵ ۳۶۸
- شذرات الذهب ابی الفلاح حنبلی جزء ۳ ۱۹۹ر۲۰۰

- فهرست شیخ طوسی
> و سبط استرآبادی
> منهج المقال استرآبادی
> جامع الروات ملامحمد اردبیلی
> نهاية الامال نورالدين على بن
> حيدر قمي
> مجالس المؤمنین قاضی نورالله
چاپ تهران ۱۲۶۸ > >



هذه

(النكت الاعتقادية)

تأليف

رکن الاسلام آية الملك العلام العلامة
المحقق الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ
(المفيد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية



ترجمها بالفارسيه
(محمد تقي دانش بڑوه)

طبعت في طهران بمطبعة اقبال

سنة ١٢٦٤

حقوق الطبع محفوظة له

قال الشيخ الاجل المويد بتسديد الله عز وجل غرة رجاله
الاصلاح علم العلم وآيته . و ركن الدين و حجته . فإتاحة المحققين
واستاد المجتهدين . الثقة الورع المتين . نابغة العراق معلم الاعاظم
و ابن المعلم * الشيخ المفيد محمد * بن محمد بن النعمان قدس الله
تعالى روحه و نور ضريحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلوة و السلام على اشرف الانبياء
و المرسلين محمد خاتم النبيين وعلى اله المعصومين و أهل بيته الطاهرين
(و بعد) فهذه عقيدة قاذية الدليل اليها وقوى اعتمادى عليها جعلتها فاقى
غاية التوضيح والتبيين تحفة لاخوانى المؤمنين تقربا الى الله الكريم و طلبا
لثوابه الجسيم راجياً ان ينفع به الطالبين انه خير موفق و معين و رتبته اعلى
خمس فصول

(الفصل الاول)

فی معرفة الله سبحانه وصفاته الثبوتية والسلبية
تمیبه ایها العاقل ونزل نفسك منزلة لمسئو والسائل
ان قلت - انت حادث ام قديم
قلت - انا حادث غیر قديم وكل موجود ممكن حادث غیر قديم
ان قلت - ما احداثك وما احداثك
قلت - الاحداث هو الموجود المسبوق بالعدم والقديم هو الذي لم
يسبق بالعدم

ان قلت - ما الدليل على انك حادث
قلت - سبق العدم على وجودي دليل على حدوثي
ان قلت - ما الدليل على ان العدم ساق على وجودك
قلت - الضرورة قاضية بانى لم اكن موجودا فى زمن نوح عليه

فصل نخستین

در شناختن خداوند و صفات ثبوتی و سلبی او است
ای خردمند آگاه شو و خود را بجای سائل و مسئول قرار ده
اگر گوئی: تو حادثی یا قدیم؟ گویم: من حادثم نه قدیم و هر موجود
ممکن حادث است نه قدیم
اگر گوئی: حد حادث چه و حد قدیم قدیم چیست؟ گویم: حادث آن
موجودی است مسبوق بعدم و قدیم آنستکه مسبوق بعدم نباشد
اگر گوئی: دلیل حدوث تو چیست؟ گویم: پیشی داشتن نیستی بر هستی
من دلیل حدوث من است
اگر گوئی: دلیل اینکه نیستی بر هستی تو سبقت دارد چیست؟ گویم:
ضرورت حاکم است که من در زمان نوح ۴ نبودم پس نیستی من در آن زمان

السلام فعدمی متحقق فی ذالك الزمان ووجودی فی هذا الزمان فعدمی
سابق علی وجودی

ان قلت - ما الدلیل علی ان کل موجود ممکن حادث

قلت - کل موجود من الممكنات اما عرض او جوهر والعرض حادث

والجوهر حادث فکل موجود من الممكنات حادث

ان قلت - ما حد الجوهر وما حد العرض

قلت - الجوهر هو المتمحيز والعرض هو الحال بالمتمحيز

ان قلت - ما حد المتمحيز

قلت - بحيث یشار الیه اشارة حسبة بانه هنا او هناك لذاته

ان قلت - ما حد الحيز

قلت - الحيز و المكان عبا تان عن البعد المفروض الذي اشغله

الاجسام بالحصول فيه

محقق است وهستی من در این زمان است پس نیستی برهستی من سبقت دارد

اگر گوئی: بچه دلیل هر موجود ممکن حادث است: گوئیم: هر موجودی

از ممکنات یا عرض است یا جوهر و عرض حادث است و جوهر هم حادث میباشد
پس هر موجودی از ممکنات حادث است

اگر گوئی: حد جوهر و عرض چیست؟ گوئیم: جوهر آنستکه حیز داشته

باشد و عرض آنستکه در متمحیز حلول کند

اگر گوئی: حد متمحیز چیست؟ گوئیم: آنچه با اشاره حسی بتوان معین

کرد که بالذات اینچاست یا آنجا است

اگر گوئی: حد حیز چیست؟ گوئیم: حیز عبارت است از بعد مفروضی

که اجسام بواسطه حصول در آن شاغل شده اند

ان قلت - كم الاقسام الجوهر

قلت - اربعة النقطة والخط والسطح والجسم

ان قلت - ما حد كل واحد منها

قلت - (حد) النقطة وهو لجوهر الفرد هو المتحيز الذي لا يقبل القسمة في جهة من الجهات (وحد) الخط هو المتحيز الذي يقبل القسمة في الطول والعرض خاصة (وحد) السطح هو المتحيز الذي يقبل القسمة في الطول والعرض والعمق

ان قلت - ما الدليل على حدوث الجواهر

الدليل على ذلك انها لا تغلو من لحوادث وكلما لا يغلو من

الحوادث فهو حادث

ان قلت - ما تعنى بالحوادث

اگر گوئی: گوهر چند گونه است؟ گوئیم گوهر چهار گونه است: نقطه

وخط وسطح وجسم

اگر گوئی: حد هر يك از اينها چیست؟ گوئیم: حد نقطه که همان

گوهر فردی باشد عبارتست از متحيزی که در هیچ یکی از جهات قسمت نمیبرد

وحد خط عبارتست از متحيزی که در درازای تنها بخش پذیرد و حد سطح عبارت

است از متحيزی که در درازا و پهنا بخش پذیرد و حد جسم عبارت است از

متحيزی که در درازا و پهنا و ژرفا بخش پذیر باشد

اگر گوئی: دليل حدوث گوهر چیست؟ گوئیم: دليل آن آنستکه گوهر

از حوادث جدا نیست و هر چه از حوادث خالی نباشد حادث خواهد بود

اگر گوئی: از حوادث چه میخواهی؟ گوئیم: چهار چیز حرکت و سکون

واجتماع وافتراق

قلت - اربعة اشياء الحركة والسكون والاجتماع والافتراق

ان قلت - ما حد كل واحد منها

قلت - حد الحركة حصول جوهر في مكان عقيب ان كان في مكان آخر وحد السكون حصول جوهر في مكانه للابث فيه وحد الاجتماع حصول جوهرين في مكانين بحيث لا يمكن ان يتخللها ثالث وحد الافتراق حصول جوهرين في مكانين بحيث يمكن ان يتخللها ثالث

ان قلت - ما الدليل على ان هذه العوارض لحدثة لازمة للجواهر

قلت - الدليل على ذلك ان الجواهر لا بد له من مكان فان كان لا يثابته كان ساكننا وان كان منتقلا عنه كان متحركا و اذا نسبتة الى جوهر آخر في مكان آخر فان امكن ان يتخللها ثالث فهو الافتراق والافتراق اجتماع

اگر گوئی: حد هر يك چیست؟ گویم: حرکت عبارت است از حصول گوهر در مکانی پس از آنکه در مکان دیگر بوده است و سکون عبارت است از حصول گوهر در مکانیکه در نك نموده و اجتماع آنستکه دو گوهر بطوری در دو مکان حصول یابند که گوهر سومی نتواند میان آنها جدائی اندازد و افتراق آنستکه دو گوهر در دو مکان حصول یابند ولی گوهر دیگری هم بتواند میان آنها واقع گردد

اگر گوئی: بچه دلیل این عوارض حادثه لازم گوهرند؟ گویم: باین دلیل که گوهر ناگزیر مکانی دارد پس اگر در آن در نك کند ساکن خواهد بود و اگر از آن منتقل گردد جنبنده خواهد بود و هرگاه آنرا با گوهر دیگری یسببیم اگر گوهر سومی بتواند میان آنها جایگیرد پس آن دو افتراق و جدائی دارند و اگر نه فراهم آمده دارای اجتماع باشد

ان قلت - ما الدلیل علی حدوث باقی الاعراض
قلت - الدلیل علی ذلك انها تفقر الی الحیز الحادث والمفتقر الی
الحادث . حدث

ان قلت - قد ثبت ان کل موجود ممکن فهو حادث فهل وجود الحوادث
من نفها او من غیرها

قلت - وجودها من غیرها لا من نفسها

ان قلت - ما الدلیل علی ان وجود لحوادث من غیرها لا من

نفها .

قلت - ههنا عویان

اگر گوئی: بچه دلیل دیگر عرضها حادث هستند؟ گویم باین دلیل که
بعضی حادث نیاز دارند و نیازمند بحادث حادث است

اگر گوئی: پس ثابت شد که هر موجود ممکن حادث است آیا حوادث
بخود موجودند یا ازغیر؟ گویم ازغیر موجودند نه ازخود

اگر گوئی: دلیل اینکه وجود حوادث ازغیر است نه از خود چیست
گویم: در اینجا دو ادعا است نخست آنکه حادث از خود وجود ندارد دوم
آنکه وجود حادث ازغیر است دلیل ادعای نخستین آنستکه حادث پیش از وجود
خود نیست صرف و نبود محض میباشد و اگر در وجود خود تأثیر کند لازم می
آید که معدوم در خود مؤثر باشد و نیز شیئی در خودش تأثیر کند و هر دو
محال است

دلیل ادعای دوم اینکه چون حادث گاهی صفت عدم دارد و گاهی صفت
وجود پس ممکن میباشد و در ترجیح یافتن وجود آن بر عدم بغیر نیازمند میشود
زیرا برتری یکی از دو متساوی بردیگری محال است پس وجود حادث ازغیر
میباشد

الاولی - ان الحادث لا وجود له من نفسه

الثانية - ان الوجود الحادث من غيره (فالدلیل) على الاولی ان -
الحادث قبل وجوده عدم محض ونفى صرف قلو اثر فی وجود نفسه لزم
تأثیر المعدوم فيه ولزم تأثیر الشی فی نفسه وهما محالان (والدلیل على) الثانية
الثانية ان الحادث لما اتصف بالعدم تارة وبالوجود اخرى كان ممكنا فيقتضی
فی ترجیح وجوده الى غيره لاستحالة رجحان احد المتساوین على الاخر
بلا مرجح فيكون وجود الحادث من غيره

ان قلت - فدثبت ان وجود الحوادث من غيرها فالغير الذي اوجد الحوادث

هل هو موجود ام معدوم

قلت - هو موجود

ان قلت - ما الدلیل على انه موجود

قلت - الدلیل علیه ان الحوادث موجودة بلا ريب فلو كان

موجودها معدوما لزم تأثیر المعدوم فی الموجود وهو محال

ان قلت - موجود الحوادث قديم ام حادث

قلت - هو قديم

اگر گوئی: اکنونکه ثابت شد که حوادث از غیر هستی گرفتند آن غیر که

حوادث را هستی بخشید موجود است یا معدوم؟ گویم: موجود است

اگر گوئی: بچه دلیل موجود است؟ گویم: باین دلیل که حوادث بیشک

وجود دارند و اگر وجود دهنده آنها معدوم باشد تأثیر معدوم در موجود لازم

مباید و این محال است

اگر گوئی: موجود حوادث قديم است یا حادث؟ گویم: قديم است

ان قلت - ما الدليل على انه قديم

قلت - الدليل على ذلك ان كلمة انحسبه مرجدا للحوادث لو كان حادثا مثلها
لافتقر ايضا الى محدث كافتقار جملة الحوادث فينتقل الكلام الى هذا المحدث
فان كان قديما ثبت المطلوب وانتهت الحوادث الى موجد قديم وان كان هذا
المحدث حادثا ايضا فان عاد الى سابقه ازم الدور وان احيل الى لاحقه
لزم التسلسل والدور والتسلسل باطلاق فلا بد ان تنتهي الحوادث الى
محدث قديم

ان قلت - ما حد الدور و ما حد التسلسل

قلت - حد الدور توقف كل احد من الشئيين على اخيه فيما هو
موقوف عليه اما بمرتبة او مراتب وحد التسلسل تراقى امور محدثه الى
غير النهايه بحيث يتوقف كل سابق منها على اللاحق به

اگر گوئی: چرا قديم است؟ گويم: برای اينکه هر چه را موجد
حوادث بنداريم اگر خود حادث باشد بآفريننده ديگرى نياز مند ميگردد
چنانکه همه حوادث بدان نياز دارند و نقل کلام در همان آفريننده ميکنيم اگر
آن قديم مطلوب مائتاب ميشود ورشته حواث بآفريننده منتهى ميگردد که
قديم ميباشد و اگر آن هم حادث باشد پس اگر بهمان آفريننده پيشين برگردد
دور لازم ميآيد و اگر بآفريننده ديگرى در درجه بعد از خود برگشت کند تسلسل
لازم ميآيد و دور و تسلسل عرد و باطل ميباشند پس رشته حوادث ناگزير بآفريننده
قديمى منتهى ميشود

اگر گوئی: تعريف دور و تسلسل چيست؟ گويم دور آنستکه دو چيز هر يكى
بر ديگرى در آنچه که آن ديگرى بنخستين محتاج است نياز مند باشند خواه به
يک مرتبه خواه بچند مرتبه و تسلسل آنستکه امورى حادث تا بى نهايت بالا روند
چنانکه هر امر پيشين بسين متوقف باشد

ان قلت - ما الدليل على بطلان الدور
قلت - لانه يفضى الى كون الشئ موجود اقبل وجوده وهو محال
والمفضى الى المحال محال

ان قلت - ما الدليل على بطلان لتسلسل
قلت - الدليل على ذلك ان السلسلة الجامعة لجمع اجزاء ممكنه
فلا بد لها من مؤثر خارج عنها والخارج عن جميع الممكنات هو واجب -
الوجود لذاته فتمتتهى السلسلة ويبطل التسلسل

ان قلت - موجد الحوادث واجب الوجود ام ممكن

قلت - واجب الوجود

ان قلت - ما حد الواجب او ما الممكن

قلت - الواجب هو الذى لا يفتقر فى وجوده الى غيره ولا يجوز عليه

العدم

اگر گوئى: دليل بطلان دور چیست؟ گوئيم: زيرا در دور کار بجائى مى
کشد که شئى پيش از هستى خود موجود باشد و اين محال است و هر چه کارش
بمحال بکشد محال ميباشد

اگر گوئى: دليل بطلان تسلسل چیست؟ گوئيم: زيرا رشته که همه اجزاء
ممكن را فرا بگيرد ناگزير است مؤثرى از خارج داشته باشد و مؤثر يکه از
همه ممکنات بيرون باشد همانستکه وجود آن بذات واجب است پس رشته به
پايان ميرسد و تسلسل باطل ميشود

اگر گوئى: آفريننده حوادث واجب الوجود است يا ممکن؟ گوئيم:
واجب الوجود است

اگر گوئى: حد واجب چه و ممکن چیست؟ گوئيم: واجب آنستکه در
هستى خود بغير نياز مند نبوده و نيستى براو روا نباشد

ان قلت - ما الدليل على ان موجد الحوادث واجب الوجود

قلت - لدليل عليهما اولم يكن واجب الوجود لكان ممكن الوجود ولو كان ممكنا لا افتقر في وجوده الى غيره ويمتقل الكلام الى ذلك الغير فان كان واجب الوجود فهو موجد الحوادث وان كان ممكن الوجود افتقر الى موجد آخر فان عاد الى سابقة دار وان احيل الى اللاحق تسلسل و لدور والتسلسل باطلان كما عرفت فلا بد ان تمتهى الحوادث الى موجد هو واجب الوجود لذاته

ان قلت - موجد الحوادث هو قادر مختار ام موجب ومضطر (۱)

قلت - هو قادر مختار

ان قلت - ما حد القادر وما الموجب

قلت - القادر المختار هو الذي بمكته الفعل والترك بالنسبة الى شئى

اگر گوئى: چرا آفريننده حوادث واجب الوجود است؟ گوئى: زيرا اگر واجب نباشد ممكن خواهد بود و اگر ممکن باشد در هستى خود بغير نياز مند ميشود و بهمان غير نقل سخن ميکنيم اگر آن واجب الوجود بود پس آفريننده حوادث هم اوست و اگر آنها هم ممكن بود آفريننده ديگرى نياز مند ميشود پس اگر بهمان اولى بر گردد دور پيش ميآيد و اگر در احتياج چيزى پس از خود برگشت کند تسلسل لازم ميآيد ردور و تسلسل باطل باشد چنانکه دانستى پس رشته حوادث بافريننده پايان ميگيرد که واجب الوجود بذات است

اگر گوئى: آفريننده حوادث توانا و مختار است يا موجب و مضطر؟

گوئى: توانا و مختار است

اگر گوئى: حد توانا چه و موجب چيست؟ گوئى: توانا و مختار كسى

واحدوالموجب هو الذى يفعل ولا يمكنه التترك (كانار فى اشراقها والشمس فى اشراقها)

ان قلت - ما الدليل على ان موجد الحوادث قاد مختار
قلت - الدليل على ذلك انه لو لم يكن قادر الكان موجباً لما عرفت
انه لا واسطة بين القادر و الموجب و لو كان موجباً لكانت الحوادث
التي هي آثاره قديمه ايضاً بقدمه وقدم الحوادث محال فكونه موجباً محال
فيكون قاد مختاراً

❀ فى صفات الباريتعالى ❀

ان قلت - موجد الحوادث قادر على كل مقهور ام على مقدر
دون اخر

قلت - قادر على كل مقدر

است که حک کردن و نکر کردن کار بر او روا باشد و مر جب آنستکه بکنند و نتوانند
نکنند مانند آنش در سوزاندن و آفتاب در روشن کردن
اگر گوئى: چرا آفریننده حوادث توانا و مختار است؟ گوئیم: رای اینکه اگر
توانا نباشد موجب خواهد بود زیرا دانستی که میان توانا و موجب واسطه نیست
و اگر موجب باشد حوادثی که آثار او هستند بهمان قدم او قدیم میشوند ولی
قدیم بودن حوادث محال است پس موجب بودن او هم محال میباشد و ناگزیر
باید توانا و مختار باشد

در صفات افریدگار بزرگ

اگر گوئى: آفریننده حوادث بر هر مقدورى توانا است یا در کاری توانا
و از کاری دیگر ناتوان میباشد؟ گوئیم: بر هر مقدورى توانا است

ان قلت - ما الدليل على انه قادر على كل مقدور
قلت - الدليل على ذلك ان نسبة ذاته لمقدسه الى جميع مقدرات
مساوية لكونه مجردا ونسبتها في الاحتياج الى ذاته المقدسة على السوية
لكونها ممكنة والامكان علة احتياجها العامة فاخصاص قدرته تعالى به
مقدور دون مقدور ترجيح مرغبر مرجع وهو باطل

ان قلت - موجد الحوادث عالم الا

قلت - عالم

ان قلت - فمآخذ العالم

قلت - العالم بالشى هو الذى يكون الشى منكشفا له حاضرا عنده

غير غائب عنه

ان قلت - ما الدليل على ان موجد الحوادث عالم

قلت - الدليل على ذلك فعله الافعال المحكمة المتقنه وكل من

فعل الافعال المحكمة المقننة كان عالما

اگر گوئی: چرا هر مقدوری توانا میباشد؟ گویم: زیرا ذات پاک او نسبت به همه مقدرات یکسان است چون مجرد است و نسبت همه در نیاز بذات پاک او هم برابر می شد چون همه ممکن هستند و امکان تنها علت عمومی نیاز مندی آنها است پس توانائی خداوند بزرگوار اگر بمقدور معین اختصاص یابد ترجیح بی مرجح لازم می آید و این خود محال است

اگر گوئی: آفریننده حوادث دانا است یا نه؟ گویم: دانا است

اگر گوئی: تعریف دانا چیست؟ گویم داننده چیزی کسی است که آن

چیز نزد او آشکار بوده و غائب نباشد

اگر گوئی: چرا آفریننده حوادث دانا است؟ گویم: افعال او محکم و

متقن است و هر که دارای افعال محکم و متقن باشد دانا میباشد

ان قلت - ما حد الفعل المحكم المتقن

قلت - الفعل الحك المتقن هو المطابق بالمنافع المقصوده

ان قلت - موجد الحوادث عالم بكل معلوم ام بمعلوم دون معلوم

قلت - عالم بكل معلوم

ان قلت - الدليل على انه عالم بكل معلوم

قلت - الدليل على ذلك ان نسبة ذاته المقدسة الى جميع المعلومات

على سواء لكونه مجرد اولي كونه حيا وكل واحد واحد منها صالح لان

يكون معلوما للحی فاخصاص علمه تعالى معلوم دون معلوم دون معلوم

ترجیح من غیر مرجع وهو باطل فيكون عالما بكل معلوم و هو المطلوب

ان قلت - موجد الحوادث حی ام لا

قلت - انه حی

ان قلت - ما حد العی

اگر گوئی: تعریف فعل محکم و متقن چیست؟ گویم: فعل و متقن آنست که با منافع مقصود مطابق باشد

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث بهر معلومی دانا است یا معلومی را دانا

و معلوم دیگری را دانا نیست؟ گویم: بهر معلومی دانا است

اگر گوئی: چرا او هر معلومی را میداند؟ گویم: زیرا نسبت ذات پاک

او بهر معلومی یکسان است. چون مجرد است و برای اینکه او زنده است و هر

معلومی هم میشود که موجود زنده آنرا بداند و اگر علم او بمعلوم معینی

اختصاص داشته باشد ترجیح بی راجح لازم میآید و این باطل است پس او هر

معلومی را میداند و همین مطلوب ما است

اگر گوئی: آفریننده حوادث زنده است یا نه؟ گویم: زنده است

اگر گوئی: تعریف زنده چیست؟ گویم: زنده کسی است که قدرت و

قلت - الحی هو الذی یصلح لن یقدرو یتعلم
ان قلت - ما الدلیل علی انه حی
قلت - ثبوت القدرة - والعلم للشیء دلیل علی انه حی
ان قلت - موجود الحوادث سمیع وبصیر ام لا
قلت - سمیع لا باذن بل بمعنی انه عالم بالمسموعات وبصیر لا بعین
بل بمعنی انه عالم بالمبصرات
ان قلت - ما الدلیل علی انه سمیع بصیر بهذا المعنی
قلت - الدلیل علی ذلک انه عالم بجمیع المعلومات التي من جملتها
المسموعات والمبصرات فیکون عالما بها وسمیعا وبصیرا بهذا المعنی وهو
المطلوب
ان قلت - موجود الحوادث مدرك ام لا
قلت - مدرك لا بحاسة یحصل الادراك بواسطتها بل بمعنی انه عالم

علم را شایسته باشد

اگر گوئی: چرا او زنده است؟ گویم: ثبوت توانائی و دانائی برای
او دلیل زنده گئی او است

اگر گوئی: آفریننده حوادث شنوا و بیناست یا نه؟ گویم: آری شنوا
است نه بگوش بلکه شنیدنی ها را میداند و بیناست نه بچشم بلکه دیدنی ها
را میداند

اگر گوئی: چرا شنوا و بینا است باین معنی؟ گویم: زیرا او بهمه
معلومات دانا است و از جمله آنها شنیدنی ها و دیدنی ها میباشد پس آنها را
هم میداند و همین است مطلوب ما

اگر گوئی: آفریننده حوادث مدرك است یا نه؟ گویم مدرك هست اما
نه باحاسه که ادراك بدان حاصل میشود بلکه آنچه بحواس ادراك می گردد

بما يدرك بالحواس

ان قلت - ما الدليل على انه مدرك بهذا المعنى

قلت - الدليل على ذلك انه عالم بجميع المعلومات التي من جملتها
المدرکات فيكون عالماً بالمدرکات فيكون مدركاً بهذا المعنى وهو المطلوب

ان قلت - موجد الحوادث مديد وکاره ام لا

قلت - مرید وکاره

ان قلت - ما حد الارادة والكراهة

قلت - الارادة هنا قسمان ارادة لافعال نفسه و ارادة لافعال عبيده

و كذلك الكراهة فالارادة لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب

لوجود الفعل في وقت دون وقت بسبب اشتماله على مصلحة داعية للايجاد

في ذلك الوقت دون غيره والارادة لافعال عبيده عبارة عن طلب ابقاعها

منهم على وجه الاختيار وكرهته لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب

ميداند .

اگر گوئی: چرا مدرك است باين معنى؟ گويم: زیرا همه معلومات را

ميدانند که از جمله آنها مدركات ميباشند پس آنها را هم ميدانند و باين معنى آنها

را ادراك ميکنند و همین است مطلوب ما

اگر گوئی: آفريننده حوادث داراي اراده و کراهت است يانه؟ گويم:

بلى داراي اراده و کراهت است

اگر گوئی: تعريف اراد، و کراهت چیست؟ گويم: اراده در اينجا دو

گونه است يکى اراده افعال خود ديگر اراده افعال بندگان خود و همچنين

است کراهت و اراده او نسبت بافعال خود عبارتست از علم او که وجود فعلی را

در وقتى معين اقتضا کند چونکه در آن فعل مصلحتى هست مقتضى ايجاد آن در

همان وقت نه غير آن و اراده او نسبت بافعال بندگان آنستکه بخواهد آنان از

روى اختيار آن افعال را ايجاد کنند و کراهت او نسبت بافعال خود عبارتست

لائقوا الفعل في وقت دون وقت بسبب اشتغالها على مفردة صارفهم من الابداء
وكرهته لافعال عبیده عبارة عن نهيه اياهم عن ايقاعها على وجه الاختيار
ان قلت - ما الدليل على انه مرید لأفعال نفسه

قلت - انه خصص ايجاد الحوادث في وقت دون آخر والارقات
كلها سالحة للإيجاد فلا بد من مخصص لاستحالة التخصيص من غير مخصص
وذلك المخصص هو الارادة فيكون مریداً لأفعال نفسه وهو المطلوب
ان قلت - ما الدليل على انه كاره لأفعال نفسه

قلت - الدليل عليه انه ترك ايجاد الحوادث في وقت دون وقت
والاوقات كلها سالحة فلا بد من مخصص لاستحالة التخصيص من دون
مخصص و ذلك التخصيص هو الكراهة فيكون كارهاً لأفعال نفسه وهو
المطلوب

از علم او كه نبود فعلی را در وقت معین اقتضا کنند چونكه در آن فعل مفسده هست
مانع از ايجاد آن و كراهت او نسبت بافعال بندگان آنستكه آنرا نهی كند كه
باختيار آن افعال را ايجاد كنند

اگر گوئی: چرا خداوند نسبت بافعال خود مرید است؟ گویم برای
اینکه او آفرینش حوادث را بوقتی معین اختصاص داد با اینکه همه اوقات
شایستگی ايجاد آنها را داشته پس ناگزیر مخصصی در میان بود زیرا تخصیص
بی مخصص محال است و این مخصص همان کراهت است پس خداوند نسبت بافعال
خود کراهت دارد و همین است مطلوب ما

اگر گوئی بچه دلیل خداوند نسبت بافعالی که ايجاد نمیکنند کراهت
دارد؟ گویم: زیرا او با اینکه همه اوقات برای آفریدن حوادث شایستگی
دارند آنها را در بعضی اوقات ايجاد ننمود پس ناگزیر مخصصی وجود دارد زیرا
تخصیص بی مخصص محال است و این مخصص همان کراهت است پس خداوند
نسبت بافعال خود کراهت دارد و همین است مطلوب ما

ان قلت - ما الدليل على انه يريد من عباده افعالاً كارهه منهم افعالاً
 قلت - الدليل على ذلك انه تعالى امرهم بالطاعة فيكون مریداً
 ونهاهم عن المعصية فيكون كارها لها اذ الحكيم لا يأمر الا بما يريد ولا
 ينهى الا عما يكرهه

ان قلت - موجد الحوادث متكلم ام لا
 قلت - متكلم لا بجارحه بل بمعنى ان يوجد حروفاً واصواتاً في
 جسم من الاجسام تدل على المعاني المطلوبة له كما فعل في الشجرة حين
 خاطبه موسى ع

ان قلت - ما الدليل على انه متكلم
 قلت - القرآن والاجماع
 ان قلت - كلام الله حادث ام قديم

اگر گوئی: بچه دلیل خداوند از بندگان خود افعالی را میخواهد و
 نسبت ببعضی افعال آنان کراهت دارد؟ گویم: زیرا خداوند بزرگوار آنانرا
 باطاعت امر فرموده پس مرید میباید و از معصیت نهی کرد پس نسبت بمعصیت
 کراهت دارد زیرا حکیم امر نمیکند مگر آنچه که میخواهد و نهی نمیکند
 مگر آنچه که مکروه میدانند

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث متکلم است یا نه؟ گویم: بلی متکلم
 است اما نه بوسیله عضو بلکه حروف و اصواتی را در یکی از اجسام ایجاد می
 کند تا بر معانی که میخواهد دلالت نماید چنانکه هنگام گفتگوی باموسی ع
 همین کار کرد

اگر گوئی: چرا خداوند متکلم است؟ گویم بدلیل قرآن واجماع
 اگر گوئی: کلام خداوند حادث است یا قديم؟ گویم حادث است نه قديم

قلت - حادث غیر قدیم

ان قلت - ما الدلیل علی ذالک

قلت - الأدلیل علیه من جهت العقل والنقل (اما العقل) فلان الکلام مرکب من حروف واصوات متتالية بتلوي بعضها بعضاً فيكون حادثاً (واما - النقل) فقولہ سبحانه (وما ياتيهم من ذكر من ربهم محدث) والذکر هو القرآن لقوله سبحانه (انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) (وانه لذکر لك ولقومك)

ان قلت - موجد الحوادث واحد لا شريك له ام متعدد

قلت - واحد لا شريك له

ان قلت - ما الدلیل علی انه واحد بلا شريك

قلت - لو كان مع الحكيم الاله آخر لا تمتنع فيه عنه لكونه كذبا

اگر گوئی: دلیل بر این مطلب چیست؟ گویم: هم از عقل وهم از نقل بر آن دلیل هست اما عقل برای اینکه مرکب است از حروف واصوات متوالی که برخی پس از برخی دیگر بوجود میآیند پس حادث میباشد اما نقل چنانکه خداوند پاک فرمود (وما ياتيهم من ذكر من ربهم محدث) و مراد از ذکر قرآن است زیرا فرمود (ما ذکررا فرستادیم و آنرا نگاه میداریم یعنی قرآن را و نیز فرمود همانا آن (قرآن) برای تو و مردم تو ذکر است

اگر گوئی: آفریننده حوادث یکتا و بی شریک است یا متعدد است؟ گویم یکتا است و شریکی ندارد

اگر گوئی: چرا یکتا است و شریک ندارد؟ گویم: اگر با حکیم خدای دیگری باشد ممکن نیست که آنرا نفی کند زیرا دروغ لازم میآید و دروغ با

منافيا حکمته لکن الحکیم قد نفاه فنفيه اه دليل على اشغائه والالام يكن
الحکیم حکيما كما قال تعالى (شهد الله انه لا اله الا هو) وانما الهکم اله
(واحد)

ان قلت - موجد الجواهر جوهرام عرض

قلت - ليس بجوهر ولا عرض

ان قلت - ما الدليل على انه ليس بجوهر ولا عرض

قلت - الدليل على ذلك ان الجواهر اما جوهر فرد او خط او سطح

او جسم وكل واحد منها مفقور وحادث والبارى تعالى ليس بمفقور لكونه

واجب الوجود لذاته وليس بحادث لكونه قديما

ان قلت - ما الدليل على انه تعالى ليس بعرض

قلت - الدليل على ذلك ان العرض مفقور الى غيره فيكون ممكنا

حکمت او منافى است ولى حکيم آنرا نفى کرد ونفى او ميرساند که خدای ديگرى

وجود ندارد و اگر نه حکيم حکيم نمی بود چنانکه خداوند بزرگوار فرمود :

(خداوند گواهد است که جز او خدای ديگرى نیست همانا خدای شما يك خدا

است .

اگر گوئى: آفريننده حوادث کوهر است با عرض؟ گويم: نه کوهر است

ونه عرض

اگر گوئى: چرا نه کوهر است و نه عرض؟ گويم: زیرا کوهر يا کوهر

فرد است يا خط يا سطح يا جسم و اينها هر يك نیازمند حادث هستند ولى خداوند

نیازمند نیست زیرا واجب الوجود بذات است و حادث هم نیست چون قديم است

اگر گوئى: چرا عرض نیست؟ گويم: زیرا عرض بغير محتاج است پس

و واجب الوجود ايس يمكن فلا يكون عرضا

ان قلت - موجد الحوادث يكون في محل وجهة ام لا
قلت - المحل عبارة عن المتحيز الذي تحل فيه اعراض والجهة
هي متعلق الاشارة الحسية و مقصد المتحرك الابنى
ان قلت - ما الدليل على انه ليس في محل اوجهه
قلت - الدليل على ذلك انه لو حل في محل او جهه لكان مفتقر
اليها لان كان محدودا بها فلا يكون واجب الوجود لذاته و قد ثبت انه
واجب الوجود لذاته فلا يكون في محل ولا جهة
ان قلت - موجد الحوادث يتحد بغيره ام لا
قلت - لا يتحد بغيره

ممکن میباید ولی واجب الوجود ممکن نیست پس عرض نخواهد بود
اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث در محل وجهتی هست یا نه؟ گویم
محل عبارتست از متمیزی که اعراض در آن حلول کند و جهت همانست که اشاره
بدان تعلق میکند و هدف متحرك مکانی میباشد
اگر گوئی: چرا خداوند در محل وجهتی نیست؟ گویم: زیرا اگر در
محل یا جهتی حلول کند محتاج و محدود بدان میشود پس واجب الوجود بذات
نخواهد بود با اینکه ثابت شد که او واجب الوجود بذات است پس در محل و
جهتی نیست
اگر گوئی: آفریننده حوادث با دیگری متحد میشود یا نه؟ گویم: بقره
خود متحد نمیکرد

ان قلت - ما حدالاتحاد

قلت - صيرورة الشئين واحداً من غير زيادة ولا نقصان

ان قلت - ما الدليل على انه لا يتحد بغيره

قلت - الدليل على ذلك من وجهين الاول ان الاتحاد غير معقول

والثاني ان الواجب لو اتحد بغيره لكان ذلك الغير اما واجبا او ممكنا

فان كان واجبا لزم تعدد الواجب وهو محال كما عرفت و ان كان ممكنا

فالحاصل بمحدالاتحاد ان كان واجبا صار الممكن واجبا و ان كان ممكنا

صار الممكن واجبا وكلاهما بخلاف المفروض وباطل فثبت بطلان

اتحاد الباري تعالى بغيره

ان قلت - موجود الحوادث مركب ام لا

قلت - ليس بمركب

اگر گوئی: تعریف اتحاد چیست؟ گویم: اینکه دو چیز بی کم و بیش

یکی گردند

اگر گوئی: چرا خداوند با غیر متحد نمیشود؟ گویم: از دوراه نخست

اینکه اتحاد معقول نیست. دوم اینکه اگر واجب با دیگری متحد شود آن

دیگری با واجب است یا ممکن اگر واجب است تعدد واجب لازم میآید و این

چنانکه دانسته محال است و اگر ممکن است پس از اتحاد آندو اگر واجب

حاصل شود ممکن واجب میگردد و اگر ممکن حاصل شود ممکن واجب میگردد

و هر دو خلاف فرض است و باطل پس ثابت شد که اتحاد آفریدگار بزرگ با

غیر باطل است

اگر گوئی: آفریننده حوادث مرکب است یا نه؟ گویم: مرکب نیست

ان قلت - ما الدليل على ذلك

قلت - الدليل على ذلك انه لو كان مركبا لافتقر الى جزئه و

جزوه غيره فيكون مفقرا الى غيره فيكون ممكنا ولا نه لو كان مركبا لسبق

على وجوده وجود جزئه فيكون حادثا والبارى تعالى لا يكون حادثا ولا

ممكنا فلا يكون مركبا

ان قلت - موجد الحوادث هل يرى بحاسة البصر اولا

قلت - لا يجوز ان يرى بحاسة البصر

ان قلت - ما الدليل على انه غير مرئي

قلت - الدليل على ذلك ان المرئي بحاسة البصر لا بد ان يكون في

جهة والله تعالى منزه عن الجهة والمحل

اگر گوئی: چرا؟ گویم: زیرا اگر مرکب باشد بجزء خود نیاز-

مند میشود و جزء او غیر از او است پس بغير محتاج است و محتاج بغير ممکن است

پس او ممکن میباشد و برای اینکه اگر مرکب باشد وجود جزء او بوجود

خود او سبقت میکند پس حادث میشود با اینکه آفریدگار بزرگ نه حادث است

و نه ممکن پس مرکب نیست

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث بحاسه بینائی دیده میشود یا نه؟

گویم: روانیست که باحاسه بینائی دیده شود

اگر گوئی: چرا دیدنی نیست؟ گویم: زیرا چیزی که با حاسه بینائی

دیده شود ناگزیر در جهتی هست با اینکه خداوند پاک از جهت و محل منزّه

میباشد.

ان قلت - موجد الحوادث غنی عن غیره ام مقتدر الی غیره

قلت - غنی عن غیره لانه واجب الوجود لذاته و غیره ممکن و کل
ممکن بمقتدر بذاته الی الواجب لذاته فیکون الله تعالی غنیاً عن غیره و
یکون غیره هو القمیر الیه تعالی

الفصل الثانی فی العدل

ان قلت - موجد الحوادث عدل حکیم ام لا

قلت - عدل حکیم

ان قلت - ما حد العدل حکیم

قلت - العدل حکیم هو الذی لا یفعل قبیحاً ولا یخل بواجب

اگر گوئی: آفریننده حوادث از غیر بی نیاز است یا بهیچ احتیاج دارد؟
گویم: از غیر بی نیاز است زیرا واجب الوجود بذات است و غیر او ممکن می
باشد و هر ممکنی بذات خود محتاج است بواجب ذاتی پس خداوند پاک از غیر
بی نیاز است و دیگران همه باو محتاج میباشند

فصل دوم در عدل است

اگر گوئی: آفریننده حوادث عادل و حکیم است یا نه؟ گویم: عادل
است و حکیم

اگر گوئی: تعریف عادل و حکیم چیست؟ گویم: عادل و حکیم کسی
است که کار زشت نمیکنند و با هر واجب اخلاق روا نمیدارد

ان قلت - ما حد القبيح و ما حد الواجب

قلت - القبيح هو الفعل الذى يذم فاعله فى الدنيا و يعاقب فى -
العقبى و يمدح تاركه فى الدنيا و يثاب فى الاخرى و الواجب هو الذى
يمدح فاعله فى الدنيا و يثاب فى الاخرة و يذم تاركه فى الدنيا و يعاقب فى -
الاخره

ان قلت - ما الدليل على انه عدل حكيم لا يفعل قبيحاً و لا يخل

واجب

قلت - الدليل على ذلك انه لو لم يكن كذلك لكان ناقصاً تعالى الله
عن ذلك علواً كبيراً و ابضالوجاز عليه فعل لقبیح لجاز عليه الكذب فيرتفع -
الوثوق بوعده و وعيده و ترتفع الاحكام الشرعية و ينقض الغرض المقصود
من بعث الانبياء و الرسل

اگر گوئى: تعريف زشت و واجب چیست؟ گويم: زشت كارى است كه
عامل آن در دنيا مذمت گردد و در آخرت كيفر بيند و تارك آن در دنيا ستايش
بيند و در آخرت پاداش گيرد و واجب آنست كه عامل آن در دنيا ستايش گردد و
در آخرت پاداش گيرد و تارك آن در دنيا مذمت شود و در آخرت كيفر بيند
اگر گوئى: چرا خداوند عادل و حكيم است و كار زشتى نيكند و با امر
واجب اخلاق روا نميدارد؟ گويم: زيرا اگر چنين نباشد ناقص خواهد بود با
اينكه خداوند از نقص بسى منزّه ميشد و نيز اگر براى كار زشت روا ميشد دروغ
هم ميتوانست بگويد پس بيم و نويد او اطمينانى نبود و احكام دينى از ميان
ميرفت و غرضي كه در بعثت پيغمبران و رسولان منظور است نقض ميكرديد

الفصل الثالث فی النبوة

ان قلت - حکمة الله تقتضی بعث الانبیاء والرسل ام لا

قلت - تقتضی ذلك وتوجبه

ان قلت - ما حد النبي وما حد الرسول

قلت - النبي هو الانسان المخبر عن الله بغير واسطة احد من البشر

اعم من ان يكون مأموراً من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم ام لا -

والرسول هو الانسان المخبر عن الله تعالى بغير واسطة احد من البشر مأموراً

من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم

ان قلت - ما الدليل على ان نصب الانبياء واجب في الحكمة

قلت - الدليل على ذلك انه لطف والطف واجب في الحكمة

ان قلت - ما حد اللفظ

فصل سوم در نبوت است

اگر گوئیم: آیا حکمت خداوند مقتضی است که پیغمبران مبعوث گردند یا

نه؟ گوئیم: بلی مقتضی همین است و آنرا ایجاب میکند

اگر گوئیم: پیغمبر چه و تعریف رسول چیست؟ گوئیم: پیغمبر انسانی

است که بی توسط هیچ بشری از جانب خداوند خیر بیاورد خواه مأمور باشد

که اوامر و نواهی او را بقومی رساند یا مأمور نباشد و رسول انسانی است که

از جانب خدا بی واسطه بشری خبر دهد و مأمور باشد که اوامر و نواهی او را

بقومی برساند

اگر گوئیم: چرا بعثت پیغمبران لازمه حکمت است؟ گوئیم: برای اینکه

لطف است و لطف به حکیم واجب است

اگر گوئیم: تعریف لطف چیست؟ گوئیم: لطف چیزی است که مکلف

با آن بطاعت نزدیک و از معصیت دور میگردد ولی نه تا حدی که در تمکین

قلت - اللطف ما يقرب المكلف معه الى الطاعة ويبعد عن المعصية
ولا حظ له في التمكين ولم يبلغ الاخبار

ان قلت - ما الدليل على ان اللطف واجب في الحكمة

قلت - الدليل على وجوبه توقف غرض المكلف عليه فيكون واجبا
في الحكمة وهو لمطلوب

ان قلت - من نبي هذه الامة

قلت - محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلى
الله عليه وآله وسلم

ان قلت - ما الدليل على نبوته

قلت - الدليل على ذلك انه ادعى النبوة و ظهرت المعجزة على
يديه فهو نبي حقا

ان قلت - ما حد المعتبر

مكلف دخيل باشد یا بدرجه اجبار رسد
اگر گوئیم: چرا لطف لازمه حکمت است؟ گوئیم: برای اینکه فرض
مكلف بر آن متوقف است پس لطف لازمه حکمت میباشد و همین است
مطلوب ما

اگر گوئیم: پیغمبر این امت کیست؟ گوئیم: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب
بن هاشم بن عبدمناف صلی الله علیه وآله وسلم

اگر گوئیم: دلائل بر نبوت او چیست؟ گوئیم: زیرا او دعوی پیغمبری
کرد و معجزه آورد پس برآستی پیغمبر است

اگر گوئیم: تعریف معجزه چیست؟ گوئیم: معجزه امریست بیرون از

قلت - المعجز هو الامر الخارق للعادة المطابق للدعوى المقرون
بالتحدى المتعذر على الخلق اتیان مثله

ان قلت - بم علمتم انه ادعى النبوة واطهر المعجز على يديه
قلت - علمنا ذلك بالتواتر فانه لا يشك احد في ان رجلا اسمه
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ظهر بمكة وادعى النبوة
واما ظهور المعجز على يديه فاكثر من ان تحصى حتى ضبط له
المسلمون الف معجزة من جعلتها القرآن وانشقاق القمر وحنين الجذع
ونبوع الماء من بين اصابعه وختم الحصى وشكايه البعر وسلام الغزاة و
كلام الذئب وكلام الذراع المسمومه واشباع الخلق الكثير من الزاد -
القليل واحياء الميت والاخبار بالغيب وامثال ذلك
ان قلت - ما الدليل على ان كل من ادعى النبوة وظهر المعجز على

يديه فهو نبى

عادت ومطابق بادها ومقرون بالتحدى كه مردم نتوانند مانند آنرا بياورند
اگر گوئى : از چه راه دانستيد كه اودعوى پيغمبرى كرد ومعجزه آورد؟
گويم : از روى تواتر زيرا كسى شك ندارد كه مردى بنام محمد بن عبدالله بن
عبدالمطلب درمكه پيدا شده ودعوى پيغمبرى كرد اما معجزاتى كه آوردنتوان
شماره كرد بدرجه كه مسلمانان براى او هزار معجزه بشمار آوردند كه از آنها
قرآن وشكافتن ماه وناليدن شاخه خرما وجوشيدن آب از ميان انكشتان او و
ستايش سنگريزه وشكايت شتر وسلام آهو وسخن گفتن كرك وذراع زهر آلود
وسير نمودن مردم بسيارى از خوردنى اندك وزنده كردن مرده وخبر دادن
از غيب ومائند اينها

اگر گوئى : چرا هر كه دعوى نبوت كرد ومعجزه آورد پيغمبر است ؟

قلت - هذه مقدمة ضرورية اتفققر الي دليل لكننا ننبه عليها

فتقول:

المعجز فعل الله وهو قائم مقام التصديق ومن صدقه الله فهو صادق

لاستحالة ان يصدق الكذاب

ان قلت - هل النسي الذي اثبتموه معصوم ام لا

قلت - معصوم من اول عمره الى آخره عن السهو و لتسيان والذنوب

الصغيرة والكبيرة عمداً وسهواً

ان قلت - ما حد العصمة

قلت - العصمة لطف يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث يمنع منه وقوع

المعصية وترك الطاعة مع قدرته عليهما

ان قلت - ما الدليل على انه معصوم من اول عمره الى آخره

گویم: ابن مقدمه ایست بدیهی و نیازى بدلیل ندارد ولی ما برای تنبیه میگوئیم:

معجزه کار خداست و بجای تصدیق او است و کسی را که خدا تصدیق کند

راستگویی باشد زیرا محال است که دروغگور را خدا تصدیق نماید

اگر گوئیم: آیا پیغمبریکه ثابت گردید معصوم است یا نه؟ گویم: از

آغاز تبیان زندگی از سهو و تسیان و گناهان صغیره و کبیره چه عمدی چه

سهوی معصوم می باشد

اگر گوئیم: تعریف عصمت چیست؟ گویم: عصمت لطفی است که

خداوند دوباره مکلف اجرا میکند تا نگذارد از او گناهی سرزند یا تا فرمانی

کند با اینکه هر دو را می تواند

اگر گوئیم: چرا پیغمبر از آغاز تا پایان عمر معصوم می باشد؟ گویم:

قلت - الدليل على ذلك انه لو عهد منه السهو والنسيان لارتفع الوثوق
منه عند اخباراته ولو عهد منه خطيئة لتنفرت العقول من متابعتها فتبطل
فائدة البعثة

ان قلت - هل علمتم من دينه انه خاتم الانبياء ام لا

قلت - علمنا من دينه ذلك

ان قلت - بم علمتموه

قلت - علمنا ذلك بالقرآن والحديث اما القرآن فلقوله تعالى ما
كان محمد اباحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين) واما الحديث
فلقول النبي (ص) لعلي (ع) انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه
لا نبي بعدي

برای اینکه اگر سهو و نسیانی از او دیده شود از خبرهایی که میدهد سلب
اطمینان میشود و اگر گناهی از او سرزند عقول از پیروی او میگریزند و بعثت
او بی حوده میباشد

اگر گوئی : از دین پیغمبر اسلام دانستید که او خاتم پیغمبران است
یا نه؟ گویم : بلی از دین او همچو فهمیدیم

اگر گوئی : از چه راه دانستید؟ گویم : ما این را از قرآن و حدیث
دانستیم اما قرآن برای اینکه می فرماید (محمد پدر هیچیک از مردمان شما
نیست بلکه رسول خدا و خاتم پیغمبران می باشد) اما حدیث برای اینکه
پیغمبر (ص) علی (ع) فرمود تو نسبت بمن مانند هارون نسبت به موسی مگر اینکه
پیغمبری پس از من نیست

* الفصل الرابع في الامامة *

ان قلت - الحكمة تقتضى نصب الامام ونوجبه ام لا

قلت - الحكمة تقتضى نصب الامام ونوجبه

ان قلت - ما حد الامام

قلت - الامام هو الذى له الرياسة العامة فى امور الدين والدنيا

نمىابة عن النبى (ص)

ان قلت - ما الدليل على ان الامامة واجبه فى الحكمة

قلت - الدليل على ذلك انها لطف واللفظ واجب فى الحكمة

ان قلت - هل يشترط فى الامام ان يكون معصوما ام لا

قلت - يشترط العصمة فى الامام كما يشترط فى النبى

ان قلت - ما الدليل على ان الامام يجب ان يكون معصوما

فصل چهارم در امامت است

اگر گوئى: ايا حکمت او اقتضا و ايجاب ميکنند که امامى منصوب گردد يانه؟

گوئيم: بلى حکمت اقتضا دارد که امامى نصب شود و آنرا ايجاب ميکنند

اگر گوئى: تعريف امام چيست؟ گوئيم: امام آنستکه در کارهاى

همين دنيا به نيابت از پيغمبر رياست عمومى دارد

اگر گوئى: چرا امامت لازمه حکمت است؟ گوئيم: براى اينکه

لطف است و لطف لازمه حکمت است

اگر گوئى: آيا شرط است که امام معصوم باشد يانه؟ گوئيم: عصمت

چنانکه در پيغمبر شرط است در امام هم شرط مى باشد

قلت - الدلیل علی ذالک من وجوه الاول انه لوجاز علیه الخطاء
لافتقر الی امام آخر یسدده ثم ننقل الکلام الیه ویتسلسل او ینتبت المطلوب
(الثانی) انه لوجاز علیه فعل الحطیئه (امان) یجب الانکار علیه ولا فان
وجب الانکار علیه سقط محله من القلوب فلا یتبع والغرض من نصبه اتباعه
(فیمقتض الغرض) وان لم یجب الانکار علیه سقط وجوب النهی عن المنکر
و هو باطل (الثالث) انه حافظ للشرع فلو ام یکن معصوماً لم تؤمن منه
الزیاده والمقصان

ان قلت - من امام هذه الامه بعد رسول الله (ص)

قلت - علی ابن ابیطالب (ع)

اگر گوئی : چرا امام باید معصوم باشد ؟ گویم : بچند دلیل :
نخست اینکه اگر بر امام خطاروا باشد بامام دیگری محتاج میشود تا
او را هدایت کند و در باره آن یکی هم همین سخن پیش میآید و تسلسل میشود
یا اینکه مطلوب به ثبوت میرسد

دوم اینکه اگر بر امام گناه کردن روا باشد یا باید او را نهی نمود یا نباید
نهی کرد پس اگر واجب باشد که او را نهی کرد از مقامی در دلها دارد با تین
میآید و از او پیروی نمیکنند بالینکه مقصود از نصب او تبعیت از او بود و نقض فرض
میشود و اگر نهی او واجب نباشد وجوب نهی از منکر مرتفع میشود و
این باطل است

سوم اینکه امام نگاهبان شرع است و اگر معصوم نباشد اطمینانی از
او نیست و شاید از شرع بکاهد یا بر آن بیافزاید

اگر گوئی : پس از رسول خدا پیشوای این امت کیست ؟ گویم :

علی بن ابیطالب

ان قلت - بم علمتم انه الامام

قلت - علمناه بالنص المتواتر من الله تعالى ومن رسوله ص (اما
الذی) هو من الله تعالى فمثل قوله تعالى - انما وليکم الله ورسوله و
الذین آمنوا الذین یقیمون الصاوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون - و مثل
قوله (تعالی) الیوم اکملت لکم دینکم وانتمت علیکم نعمتی - و مثل قوله
تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک - و مثل قوله تعالی وان
تظاهرا فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین - و مثل قوله تعالی -
قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم و امثال
ذلك - (وا الذی) هو من رسول الله فمثل قوله انت الخلیفه من بعدی وانت
وصی وقاضی دینی و سامو علیه بامر المؤمنین و افضائکم علی و تعلموا منه

اگر گوئی: از کجا دانستید که او امام است؟ گویم: از نهی صریحی
که از خدا و رسول بتواتر بما رسیده اما آنچه که از خدا رسیده چنانکه فرمود
(همانا ولی شما خدا است و رسول او و کسانی که ایمان آوردند و نماز میگذارند
و در حال رکوع زکوة میدهند) و مثل اینکه فرمود (امروز برای شما دینتان
را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم) و باز فرمود (ای پیغمبر آنچه
او پروردگار تو بتو رسیده بمردم برسان) و نیز فرمود (اگر پشت کردند خدا و
جبرئیل و مؤمنین صالح مولای اومی باشند) و باز فرمود
(بگو بیایید تا پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و خود
های ما و خود های شما را بخوانم) و مانند اینها آنچه از رسول خدا رسیده
چنانکه فرمود (تو پس از من جانشین من هستی) و (تو وصی و امام گذار
من هستی) و (براو بمنوان امیر مؤمنان سلام دهید) و (بهترین قاضی در

ولا تعلموه - واسمعوا له واطيعوه - ومن كنت مولاه فعلى مولاه - وانت منى
 بمنزله هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي - اللهم آتني باحب الخلق اليك
 يا كل معى هد الطائر - وانا مدينة العلم وعلى بابها وانعم الرا كبان هما وابو -
 هما خير منهما ولا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله
 كرارا غير فرادا - ومثل مواخاته وقز وجهه ونعميمه بعمامته وركوبه على ناقته
 و امثال ذلك

ان قلت - من الامام بعد على ع

قلت - ولده الحسن ثم الحسين ثم على بن الحسين ثم محمد بن على
 ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم على بن موسى ثم محمد بن على
 ثم على بن محمد الهادي ثم الحسن العسكري ثم الخلف القائم المهدي

مهان شما على است) و (از او بياموزيد و بد و نياموزيد) و (از او بشنويد
 وفرمان بر يد) و (هر كه را من مولا هستم على هم مولاى او است) و (تو
 نسبت بمن مانند هرونى نسبت بموسى) و (بار خدا يا كسى را كه از همه
 ديگران بيشتر دوست ميدارى نزد من بفرست تا اين مرغ را بامن بخورد) و (من
 شهر علم و على در آست) و (اين دونفر بهترين سوارگان هستند و بد رضا
 بهتر از خود آنها است) و (بخدا سوگند فردا پرچم را بكسى خواهم داد
 كه خدا و رسول او را دوست ميدارند و او نيز آنها را دوست مي دارد حمله
 كننده ايستكه هر گز نهي گريزد) و چنانكه يغمبر با او عقد برادري بست و
 دختر خود را بدو داد و دستار خويش بر سر او بست و بر شتر او سوار
 شد و مانند آنها

اگر گوئي : پس از على امام كيست ؟ گويم : فرزندش حسن سپس حسين

سوم على بن الحسين سپس محمد بن على سپس جعفر بن محمد سپس موسى

صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين

ان قلت - ما الدليل على امامة كل واحد من هؤلاء المذکورين
قلت - الدليل على ذلك ان النبي نص عليهم نصا متواترا بالخلافه
مثل قوله (ص) للحسين ع ابني هذا امام ابن امام اخو امام ابوائمة تسعة
تاسعهم قائمهم يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جوراً وظلماً ومثل
قوله (ص) في القائم ع لولم يبق من الدنيا الا ساعة واحدة لطول الله تلك
الساعة حتى يخرج رجل من ذريتي اسمه كاسمي وكنيته ككنيتي يملأ الارض
قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً يجب على كل مخلوق متابعة ولان
كل امام نص على من بعده نصا متواترا بالخلافه و انهم عليهم السلام
ظهر عنهم معجزات وكرامات خارقة للعاده لم تظهر على يدغير هم كعجن
الحصا و ختمه و امثال ذلك

بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد هادی
سپس حسن عسکری سپس خاتم قائم مهدی صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين
اگر گوئی : دلیل بر امامت هر يك از اينها که ذکر شد چیست؟ گویم :
برای اينکه بيغميرص تصريح بامامت آنها کردند و بتواتر بمارسيد چنانکه در باره
حسين ۴ فرمود اين پسر امام است و برادر امام و پدر نه امام که نهمين آنان
قائم آنهاست و چون زمين از ظلم و ستم پر شود از عدل و داد پر ميکند و
چنانکه در باره قائم فرمود: (اگر از عمر دنيا ساعتی هم بيش نماند خدا آنرا طولانی
ميکند تا مردی از خاندان من ظاهر شود که نامش نام من و کينت او کينت من
است و چنانکه زمين از ظلم و ستم پر ميشود او آنرا از عدل و داد پر ميکند و بر
هر آفریده پيروي او واجب می باشد . و برای اينکه هر امامی بجانشینی امام بعدی
تصريح نمود و بتواتر نقل شد و نیز از آنها معجزات و کراماتی خارج از عادت
ظاهر شده است که از ديگران ظاهر نگشت مانند خمير کردن سنک ريزه

ان قلت - من امام هذا الزمان

قلت - القائم المنتظر محمد المهدي بن الحسن العسكري عليه -

السلام

ان قلت - هو موجود اوسيوجد

قلت - هو موجود من زمان ابيه الحسن العسكري لكنه مستمر الى

ان ياذن له الله بالخروج فيملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و
ظلماً

ان قلت - ما الدليل على وجوده

قلت - الدليل على ذلك ان كل زمان لا يد فيه من امام والاخللا

الزمان عن امام مع انه لطف واللفظ واجب على الله تعالى في كل زمان

ان قلت - ما وجه الاستتاره

وستابش آن ومانند اينها

اگر گوئی: امام این زمان کیست؟ گویم: قائم منتظر محمد مهدي

بسر حسن عسكري عليه السلام

اگر گوئی: اکنون هست یا پدیدار خواهد شد! گویم: بلی او از زمان

پدرش حسکری ۴ بود ولی پنهان است تا اینکه خداوند بدو اذن خروج

دهد و زمین را همانگونه که از ظلم و ستم بر شده از عدل و داد پر کند

اگر گوئی: دلیل وجودش چیست؟ گویم: زیرا ناگزیر باید در هر

زمان امامی باشد و اگر نه زمان خالی از امام می ماند با اینکه وجود امام لطف

است و لطف همیشه بر خداوند متعال واجب است

اگر گوئی: چرا پنهان شد؟ گویم: زیرا دشمنان بسیار دارد و یاران

کم و ممکن است مصلحتی نهانی در پنهان شدن او باشد که خداوند علم

قلت - وجه استتاره كثرة المدو قلة الناصر ويجوز ان يكون لمصلحة
خفية استأثر الله تعالى بعلمها

ان قلت - قد تقدم ان الامام وجوده لطف واللفظ واجب فاذا كان
مستترا كان الله تعالى مختلا بالواجب تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً

قلت - اللطف الواجب على الله تعالى في الامام هو نصبه و تكليفه
بالامامة والله تعالى قد فعل ذلك فلم يكن مختلا بالواجب وانما الاخلال
بالواجب من قبل رعية فانهم يجب عليهم ان يتابعوه ويمثلوا او امره و
نواهيهم ويمتنعوا من انفسهم فحيث لم يفعلوا ذلك كانوا مغلين بالواجب
فهلا بهم من قبل انفسهم

ان قلت - ما لطريق الى معرفة حين ظهوره بعد استتاره

قلت - الطريق الى ذلك ظهور المعجز على يديه

بدانرا بقعود اختصاصي داد

اگر گوئی : که پیش گفته شد که وجود اما لطف است و لطف هم
واجب حال اگر امام پنهان باشد لازم می آید که خداوند پاک بامر واجب اخلال
کرده باشد با اینکه خدا از چنین فعلی متعالی است ؟ گویم : لطفی که در
موضوع امام بر خدا واجب است آنستکه ویرا نصب کند و او را امامت مکلف
سازد و خداوند هم این کار را کرده است پس در امر واجب اخلال نمودن او از قبل
رعیت نسبت بواجب کوتاهی شده زیرا آنها بایستی از امام پیروی کنند و او
امر و نواهی او را اطاعت نمایند و او را نسبت بخود اختیار دهند و چون این
کار را نکردند مختل بواجب شدند پس هلاک آنها از قبل خود آنها است
اگر گوئی : امام پس از اینکه پنهان شده بخواهد ظهور کند از چه
راه میشود او را شناخت ؟ گویم : راه شناختن او آنستکه بدستش معجزه پدید

آید .

☆ الفصل الخامس في الامداد

ان قلت - اكل متصف بالحياة هل يعاد بعد الموت ام لا

قلت - نكل من اتصف بالحياة يعاد بعد الموت

ان قلت - ما الدليل على ذلك

قلت - الدليل على ذلك قوله تعالى

(وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم

ما فرطنا في الكتاب من شئ ثم الى ربهم يحشرون) واخبار الصادق به العقل

والنقل دالان على اعاده من له عوض او عليه عوض والنقل دال على

اعادة الجميع

ان قلت - ما جابه النبي من سؤال القبر ومنكر وكبير ومبشر و

بشير وحشر الابدان والنفوس والميزان وتطير الكتب وشهادة الجوارح

فصل پنجم در معاد است

اگر گوئی: هر چه به زندگی وصف میشود پس از مرگ عود میکند

پس نه؟ گویم: بلی هر زنده پس از مرگ عود میکند

اگر گوئی: چرا؟ گویم: دلیلش گفتار خداوند است (هریک از

چهار باین روی زمین و برند گانیکه با دویال خود پرواز میکنند امت هائی

هستند مانند شما و در کتاب ما چیز را تفریط ننمودیم و سپس آنها بسوی

پروردگار خود محشور میشوند) و نیز مخبر صادق بدان خبر داد و عقل و نقل

هر دو دلالت دارند که هر کس خواهنده یا دهنده عوضی باشد عود میکند و

دلیل نقلی هم عود همه زندگان را میرساند

اگر گوئی: آنچه بیغمبر خبر داد از پرسش گور و منکر نکیر و مبشر و بشیر

وحشر ابدان و نفوس و میزان و تطایر کتب و گواهی جوارح و بل صراط و بهشت

والصراط والجنة وما وعد الله فيها من النعيم الدائم الذي لا ينقطع ابداً و النار و ما وعد الله فيها من العذاب الدائم الذي لا ينقطع ابداً شفاعة محمد (ص) لاهل الكبائر والكوثر الذي بسقى منه امير المؤمنين عليه السلام عطاشى المؤمنين حق ام لا

قلت - حق لا يشك فيه احد من المؤمنين

ان قلت - ما الدليل على ان كل ما جاء به النبى حق

قلت - الدليل على ذلك انه عليه الصلوة والسلام المعصوم وكل ما

اخبر به المعصوم فهو حق والا لم يكن المعصوم معصوما فيكون ما اخبر

به النبى (ص) حقا

با لذت دائم و پايان ناپذير بکه خداوند بدان نويد داد و دورخ بارنج دائم و ابدى که خداوند ازان بيم داد و شفاعت پيغمبر و خاندان او در باره مرتکبين کناه کبيره و حوض کوثر بکه امير مؤمنان تشنگان مؤمن را ازان سيراب ميکنند همه راست است يانه ؟ گويہ : بلى راست است و هيچ مؤمنى در آن شک ندارد اگر گويى : چرا هرچه پيغمبر من خبر داد راست است ؟ گويم : براى اينکه او معصوم است و هرچه معصوم آکهي داد راست مى باشد و اگر نه معصوم معصوم نبود پس آنچه پيغمبر خبر داد راست مى باشد

تمت نسخة النكت الاعتقادي، تصنيف المرجع والمقتدى

للشيعة الإمامية الشيخ المفيد قدس سره

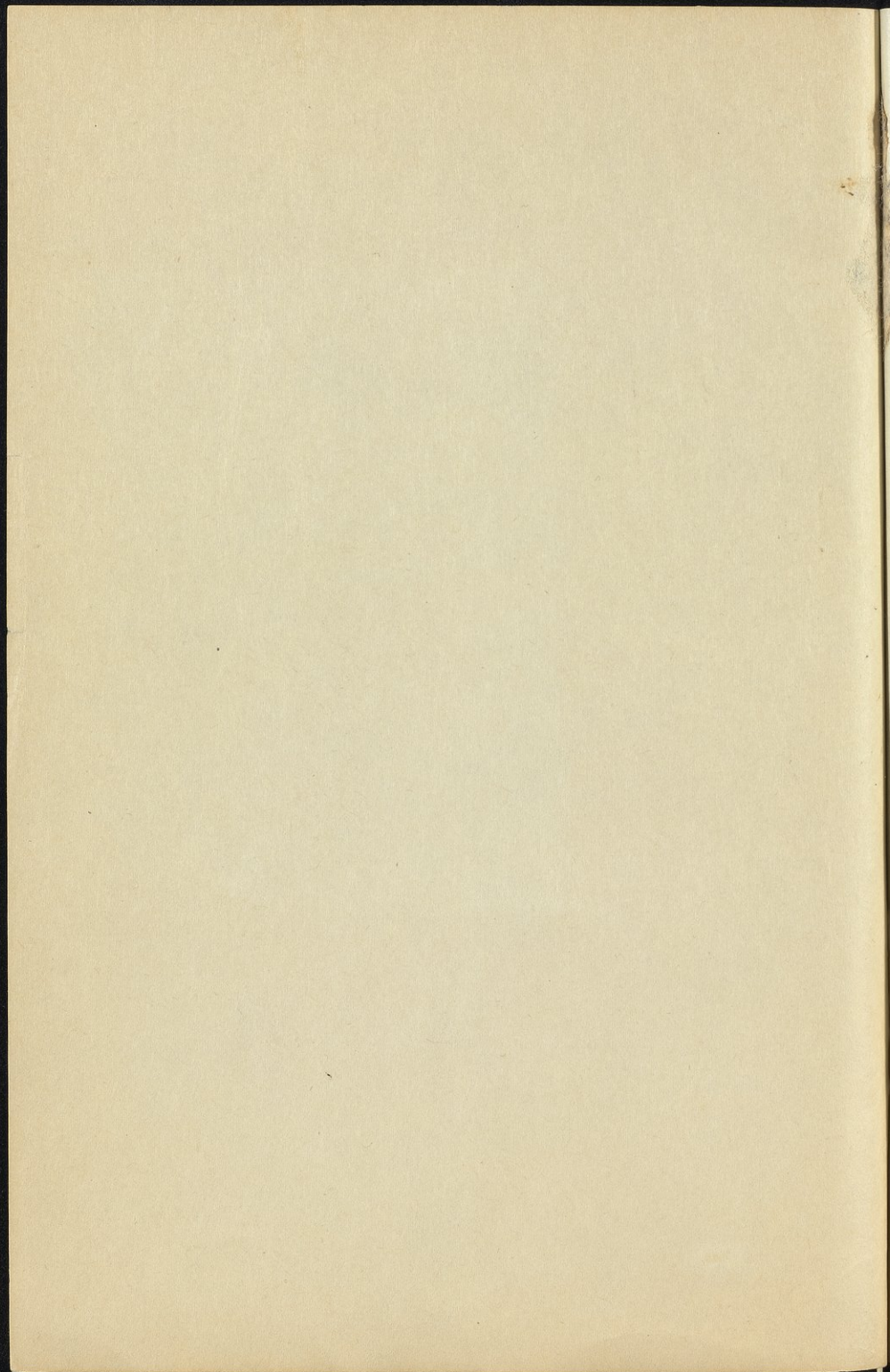
المنومى سنة ٤١٣ هجرية

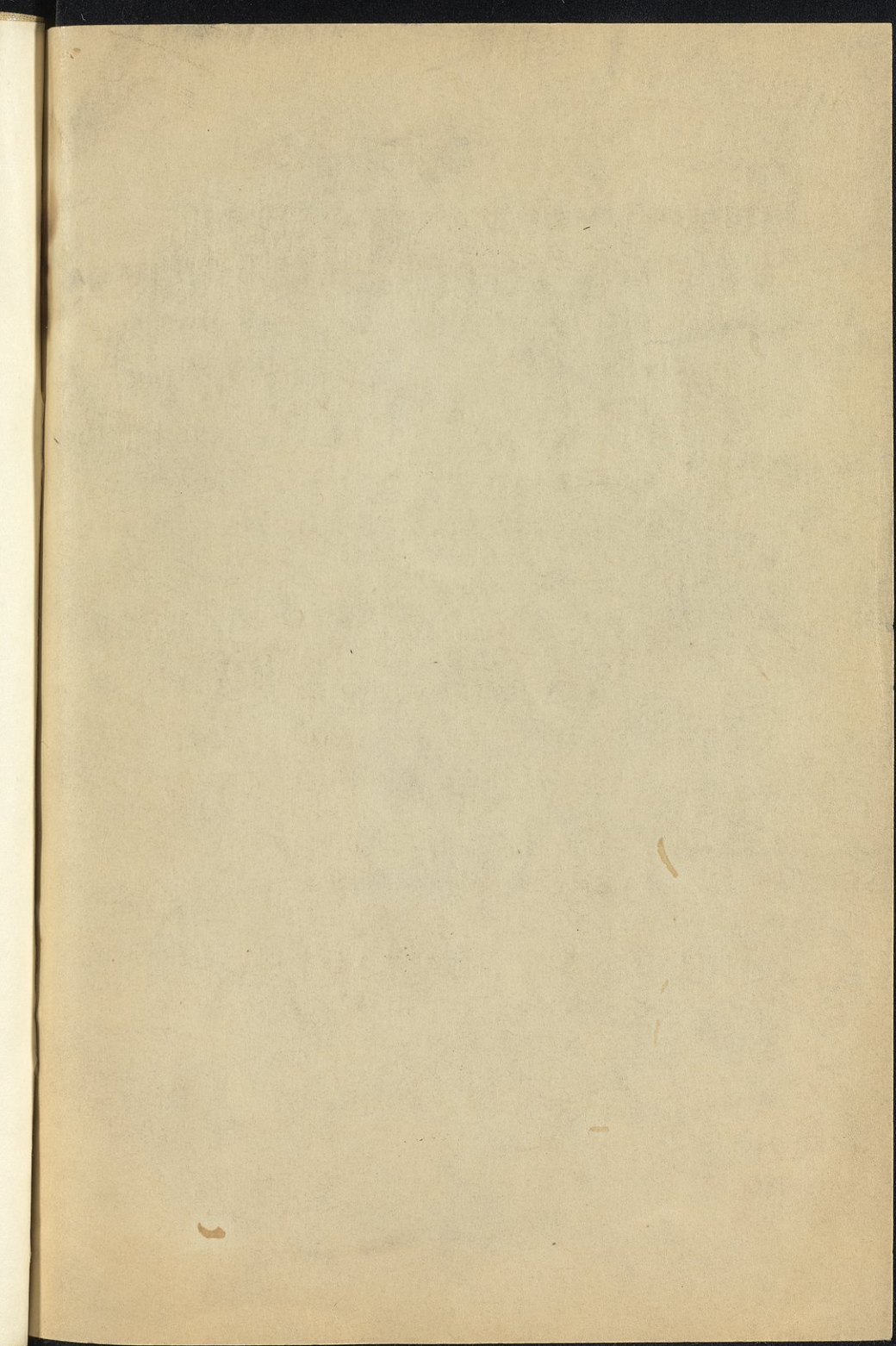
فهرست مطالب کتاب

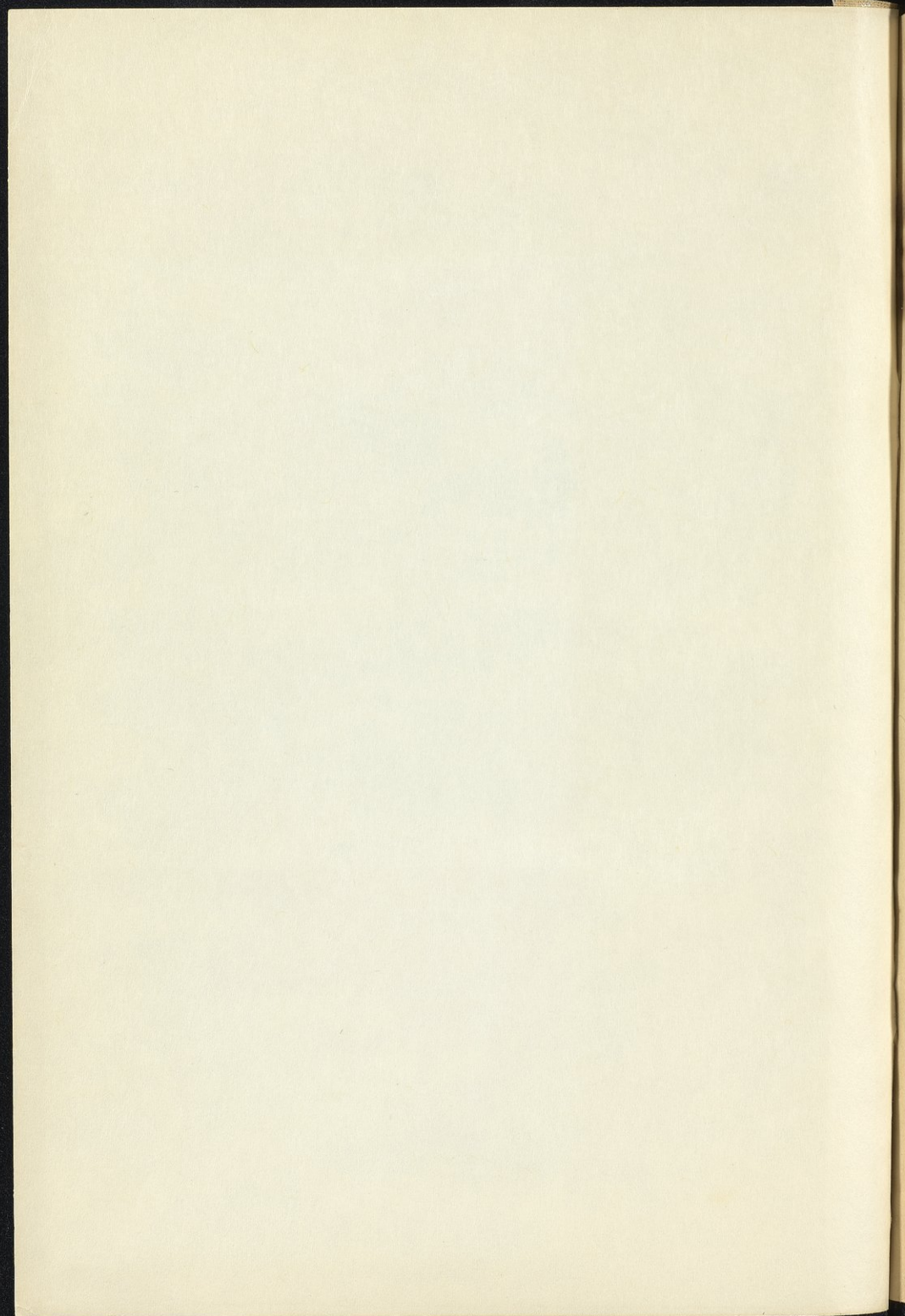
« از صفحه الف تا صفحه ۵ »	شرح حال مفید
« و »	منابع
« ۳ »	الفصل الاول في معرفة الله سبحانه وصفاته الثبوتية والسلبية
« ۲۴ »	الفصل الثاني (في العدل)
« ۲۴ »	الفصل الثالث (في النبوة)
« ۲۶ »	الفصل الرابع (في الامامة)
« ۳۱ »	الفصل الخامس (في المعاد)
« ۳۸ »	

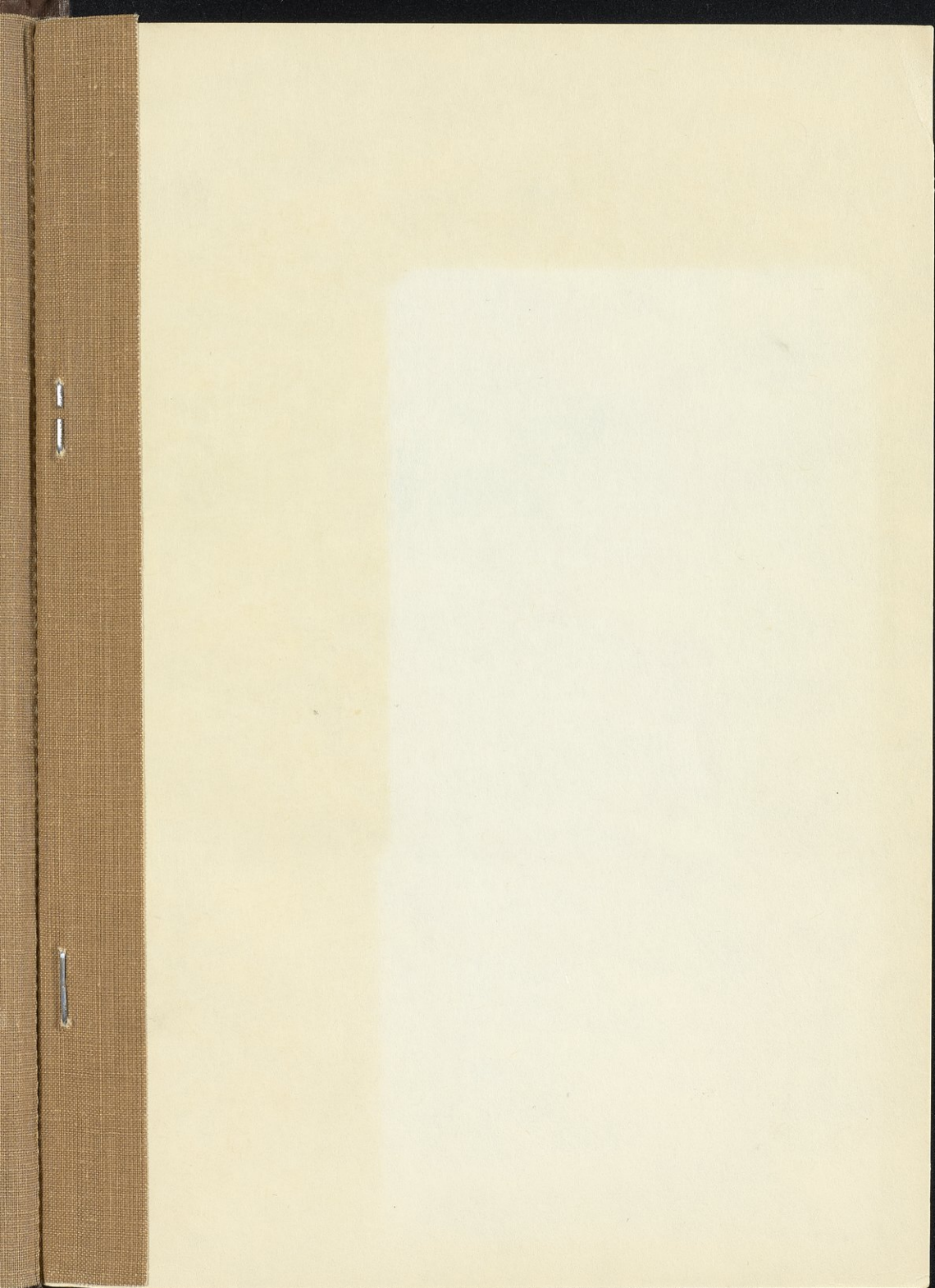
عنوان الكتاب

المقدمة	(١)
الفصل الأول	(١)
الفصل الثاني	(١)
الفصل الثالث	(١)
الفصل الرابع	(١)
الفصل الخامس	(١)
الفصل السادس	(١)
الفصل السابع	(١)
الفصل الثامن	(١)
الفصل التاسع	(١)
الفصل العاشر	(١)
الفصل الحادي عشر	(١)
الفصل الثاني عشر	(١)
الفصل الثالث عشر	(١)
الفصل الرابع عشر	(١)
الفصل الخامس عشر	(١)
الفصل السادس عشر	(١)
الفصل السابع عشر	(١)
الفصل الثامن عشر	(١)
الفصل التاسع عشر	(١)
الفصل العشرون	(١)
الفصل الحادي والعشرون	(١)
الفصل الثاني والعشرون	(١)
الفصل الثالث والعشرون	(١)
الفصل الرابع والعشرون	(١)
الفصل الخامس والعشرون	(١)
الفصل السادس والعشرون	(١)
الفصل السابع والعشرون	(١)
الفصل الثامن والعشرون	(١)
الفصل التاسع والعشرون	(١)
الفصل الثلاثين	(١)
الخاتمة	(١)









893.791
M8947

FEB 1 1964
FEB 6 1964

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE



CU58894250

893.791 M8947

Nukat al-tiqadiyah,

RECAP

893.791 - M8947